

امنیت اروپا و آینده ناتو

□□ نوشته امیر محمد حاج یوسفی از دانشگاه کارلتون - کانادا

مقدمه

شرایط فعلی سازگار باشد، بار دیگر مورد توجه مسئولان سیاسی و پژوهشگران سیاسی و بین‌المللی قرار گرفته است. بررسی مسئله امنیت اروپا و نقش ناتو از دو دیدگاه کلان و خرد امکان‌پذیر است. از دیدگاه کلان با بررسی سیستم بین‌المللی کنونی می‌توان تهدیدهای موجود نسبت به امنیت اروپا را مشخص و درباره نقش ناتو صحبت کرد. از دیدگاه خرد نیز می‌توان با مطالعه وضع تک‌تک کشورهای منطقه، دیدگاه‌های امنیتی آنها را مورد بررسی قرار داد. در مقاله زیر از دیدگاه کلان، وضع امنیتی اروپا و آینده ناتو مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد ترتیبات امنیتی در اروپا بار دیگر از اهمیت خاصی برخوردار شده است. در طول جنگ سرد، براساس نظام بین‌المللی دو قطبی، ترتیباتی امنیتی پدید آمده بود که مسلماً با تغییر آن نظام باید تغییر می‌یافت. نقش ناتو بعنوان یک اتحادیه برای تضمین امنیت کشورهای منطقه و لزوم دگرگون شدن ساختار آن به گونه‌ای که با

به عقیده عده زیادی از تحلیل‌گران مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل، پایان جنگ سرد نه تنها امنیت و آرامش بیشتری به بار نیاورده، بلکه بی‌ثباتی و ناامنی بیشتر شده و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای فزونی گرفته است. به قول یکی از همین تحلیل‌گران، «نتیجه‌آنی پایان جنگ سرد آزاد شدن نیروهای مخرب بوده که تاکنون به دلالتی نهفته مانده بوده است.»^۱ پس از پایان جنگ سرد، درگیری‌ها و جنگ‌های محلی چنان افزایش یافت که در واقع می‌توان گفت دولتها تا اندازه زیادی غافلگیر شدند. در فاصله سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲، هشتاد و دو درگیری که از آن میان سی و پنج مورد به جنگ مبدل شده، در سرتاسر جهان رخ داده است.^۲ می‌توان چنین نتیجه گرفت که دوران جنگ سرد آکنده از «بیم و امید» دوره پس از آن معلو از «امید و بیم» بوده است.

روابط بین‌الملل در حال گذار

پایان جنگ سرد و رقابت شرق و غرب یا به عبارت دقیق‌تر پایان رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی تاکنون نتوانسته است جهانی باثبات‌تر و امن‌تر برای جهانیان به ارمغان آورد. همچنین فروپاشی شوروی، برجیده شدن بیمان‌ورشو، انحلال شورای همکاری متقابل اقتصادی (کومکون) و آزادی اروپای شرقی و مرکزی از قید سلطه و نفوذ شوروی تاکنون نظم تازه‌ای در سطح بین‌الملل پدید نیاورده است.

برپا گردد؟ فرضیه اصلی این مقاله این است که تغییر شرایط محیطی و فونکسیونها مسلماً تغییر ساختارها را ایجاد می‌کند ولی این بدان معنا نیست که وضع جدید در اروپا ناتو را از اهمیت بیندازد، بلکه سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به شکلی دیگر به کار خود ادامه خواهد داد.

برای پاسخ گفتن به سئوال‌های بالا و بررسی این فرضیه، اولاً به اختصار درباره نقش ناتو در دوران جنگ سرد بحث می‌شود. ثانیاً در مورد تغییراتی که پس از جنگ سرد پدید آمده نکاتی ذکر می‌گردد. در پایان به نقش جدید ناتو پرداخته می‌شود.

ناتو در دوران جنگ سرد

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پس از جنگ جهانی دوم در برابر تهدید شوروی و بلوک شرق به وجود آمد. تشکیل دو دنیای مجزا، یعنی شرق تحت سیطره شوروی و غرب تحت سیادت آمریکا، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نتیجه جنگ جهانی دوم بود. در سایه درگیری و مخاصمه، طرفین سعی در ایجاد سازمانها، اتحادها و مؤسساتی کردند که بتوانند به کمک آنها از حمله دیگری جلوگیری و نظام دو قطبی پدید آمده را حفظ نمایند. شوروی بر کشورهای اروپای شرقی کنترل و سیطره یافت و پیمان نظامی ورشو و پیمان اقتصادی کومکون تأسیس گردید؛ در مقابل، آمریکا و کشورهای اروپای غربی با تأسیس ناتو به مقابله با چالش و تهدید بلوک شرق برخاستند.

به علت همسنگی شوروی و آمریکا در زمینه سلاحهای اتمی از دهه شصت میلادی به بعد، و ماهیت بسیار مخرب و ویرانگر این سلاحها، امکان وقوع جنگ جهانی سوم کاهش یافت. اما قدرتها و دو بلوک شرق و غرب برای رویارویی با تهدید احتمالی دیگری، پیمانهای ورشو و ناتو را تقویت کردند تا بعنوان مکانیسم‌های بازدارنده عمل کند.

بسیاری بحرانها مانند بحران دیوار برلن در سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۶۱، بحران تجاوز نیروهای شوروی به بوداپست در سال ۱۹۵۶ و به پراگ در سال ۱۹۶۸ و همچنین شدیدترین بحران یعنی بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۱ در روابط دو ابرقدرت پدید آمد و بدون آنکه به جنگ گرم بینجامد توسط همین مکانیسم‌ها اداره شد و خاتمه یافت. تجمع نیروهای نظامی، پر کردن زرادخانه‌ها، استقرار موشک‌های آماده شلیک و غیره همه برای بازدارندگی طرف مقابل از حمله بود و بطور کلی وظیفه و نقش ناتو در دوران جنگ سرد را می‌توان بازداشتن بلوک شرق از حمله، جلوگیری از جنگ جدید جهانی و مدیریت بحرانهای بوجود آمده میان دو ابرقدرت دانست.

تغییرات پدید آمده و وضع ناتو

نظام دو قطبی حاصل از جنگ جهانی دوم به سرکردگی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی باعث شد دو بلوک مستقل و متخاصم تشکیل شود. تخصاوم دو بلوک در واقع انگیزه‌ای برای وحدت درونی آنها و هماهنگی سیاستهای اعضا بود. به عبارت دیگر، نظام دو قطبی باعث شد در محدوده هر بلوک نوعی یکپارچگی سیاستها و خطوط مشی (هرچند ظاهری) پدید آید و وجود

در پی تغییراتی که در چند سال اخیر به وجود آمده، مخصوصاً فروپاشی شوروی و زوال کمونیسم، برخی از صاحب نظران در غرب «پایان تاریخ» را اعلام کردند.^۲ هرچند این نظریه در آغاز با آب و تاب فراوان مطرح و مورد توجه واقع گردید اما بعداً بطلان آن ثابت شد. در واقع با پایان جنگ سرد بشریت شاهد از سرگرفته شدن تاریخ و نه پایان آن بود. همه خصوصتهای دیرینه و نهفته باردیگر فرصت بروز پیدا کرد و روابط بین الملل باز براساس کنش و واکنش دولتهای منفرد برخوردار از حاکمیت سیاسی نمودی تازه یافت. در واقع تاریخ روابط بین الملل از زمان امضای پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸ تاکنون برپایه روابط دولتهای واجد حاکمیت ملی چرخیده و درحال حاضر نیز وضع به همین گونه است. امروز چیزی که تغییر کرده و همچنان دستخوش دگرگونی است، ماهیت این دولتها و نحوه روابط میان آنها و مردمی است که در داخل آنها زندگی می‌کنند. تاریخ روابط بین الملل با جنگ شکل گرفته و ظاهراً همچنان با جنگ شکل می‌گیرد. همه نظم‌های تازه‌ای که در طول تاریخ روابط بین الملل حاصل شده، پس از یک دوره طولانی جنگ میان کشورها بوده است. بعنوان مثال جنگ‌های ناپلئونی در اروپا منجر به کنفره وین در سال ۱۸۱۵ و باصطلاح «نظم نوین» گردید؛ جنگ جهانی اول نظم و رسای را به دنبال آورد و جنگ جهانی دوم منجر به نظم یالتا-پتسدام گردید و بالاخره جنگ سرد سالها نظامی خاص را بر جهان سایه افکن کرد. در دوران پس از جنگ سرد، هرچند شکل و ماهیت روابط بین الملل دستخوش دگرگونیهای متعددی شده اما هنوز نظامی هویدا نگردیده است. به عبارت دیگر، درحال حاضر شاید بتوان از یک «دنیای جدید» صحبت کرد اما قطعاً نمی‌توان از یک «نظم جدید» سخن گفت.

قاره اروپا در جهان کنونی

اروپا چه در زمانی که تاریخ روابط بین الملل در واقع تاریخ روابط کشورهای اروپائی بود، چه در جریان جنگ‌های اول و دوم جهانی که نبردگاه قدرتها قرار گرفت، و چه در دوران جنگ سرد، همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. درحال حاضر پس از فروپاشی شوروی نیز نظامی در اروپا درحال شکل گرفتن است که بطور قطع نمی‌توان آینده آن را پیش بینی کرد. تنها مشخص است که تغییراتی حاصل شده، اما اینکه نتیجه آن چه خواهد بود و چگونه نظامی در آینده برقرار خواهد شد نکته‌ایست که گذشت زمان آن را روشن خواهد ساخت. نظم جدید سربرآورده در اروپا را می‌توان با استفاده از برداشت فونکسیونالیسم ساختارگرا (structural functionalism) مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. براساس این چارچوب تئوریک باید از یک جهت ساختارهای موجود در اروپا را بویژه در زمینه‌های امنیتی مورد بررسی قرار داد و دید چگونه این ساختارها در حال تطبیق دادن خود با تغییرات پدید آمده و شرایط جدید روابط بین المللی است؛ از جهت دیگر باید عملکردهای جدید را شناسایی کرد و دید آیا ساختارهای جدیدی مورد نیاز است یا این که همان ساختارهای قبلی می‌تواند با تغییراتی به عملکردهای تازه بینجامد.

در این مقاله سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بعنوان یک ساختار اروپائی مورد بررسی قرار می‌گیرد. پرسشهای اصلی در این زمینه عبارت است از: (۱) چه فونکسیونهای جدیدی در اروپا حاصل شده است؟ (۲) آیا ناتو می‌تواند خود را با تغییرات جدید وفق دهد یا اینکه ساختار جدیدی باید

برای رسیدن به چنین احساسی، فقط کافی است که دولت توان نظامی خود را تقویت کند.

با شروع دهه هفتاد و سپس دهه هشتاد میلادی، این مفهوم بسیار محدود امنیت جای خود را به مفهومی وسیع تر داد که مسائل اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی را نیز شامل می شد و به جای امنیت ملی و مردمی از امنیت جهانی سخن به میان آمد. در دنیای کنونی، این پندار که دولتی احساس امنیت کند درحالی که همسایگانش با ناامنی دست به گریبان باشند، دشوار است. به بیان دیگر، امنیت کشورها چه ضعیف و چه قوی تا حد زیادی به یکدیگر گره خورده است و این اثر مهم جهانی شدن اقتصاد است.

جهانی شدن اقتصاد چند تأثیر مهم بین المللی داشته است. نخست اینکه اهمیت مرزها و حصارها را از میان برده است. دولتها دیگر نمی توانند حاکمیت ملی را به همان مفهوم گذشته اعمال کنند. مسائل اقتصادی برخلاف مسائل نظامی حد و مرز نمی شناسد و بازرگان برخلاف یک نظامی دید و بینش جهانی دارد و هر جا سود بیشتری باشد بدانجا روی می آورد؛ دوم اینکه بسیاری از شرکت های چند ملیتی در بازار جهانی قدرت را از دست دولتها خارج ساخته و خود به صورت بازیگران اصلی در صحنه روابط بین الملل درآمده اند. درحال حاضر این دولتها و بخصوص (دولتهای جهان سوم) هستند که از شرکتهای چند ملیتی واهمه دارند؛ سوم اینکه در کنار اهمیت یافتن مسائل اقتصادی و شرکتهای چند ملیتی و ضعیف و نفوذپذیر شدن دولتها، سازمانهای بین المللی نیز اهمیت یافته اند. نقش سازمانهای بین المللی که در دیدگاه رالیستی نادیده انگاشته می شد، رفته رفته بیشتر و با اهمیت تر شد و درحال حاضر شاهد قدرت روزافزون سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و غیره هستیم؛ چهارمین نتیجه جهانی شدن اقتصاد، تغییر مفهوم قدرت و امنیت است.

درجهانی که اقتصاد حرف اول را می زند مسائل نظامی و نیروی تسلیحاتی نفوذ خود را تا حد زیادی از دست می دهد. به علت قدرت تخریبی مهیب جنگ افزارهای هسته ای، کشورها بخصوص ابرقدرتها دیگر تمایلی به وارد شدن در جنگ برای رسیدن به اهداف خود ندارند و در واقع نمی توانند داشته باشند. در گذشته، قدرتها برای دستیابی به اهدافشان متوسل به جنگ می شدند اما با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و پیدایش سلاح اتمی و آشکار شدن نیروی ویرانگر آن در هیروشیما و ناکازاکی ابرقدرتها به این واقعیت آگاه شدند که شروع جنگی دیگر به معنای نابودی کره زمین خواهد بود. لذا جنگ سرد بر پایه «بازدارندگی» نهاده شد و پیمانهای نظامی دو بلوک شرق و غرب برای بازداشتن طرف مقابل از دست زدن به حمله و مدیریت بحرانها به وجود آمد. اما امروزه که اقتصاد حرف اول را می زند، دولتها در پی کسب قدرت اقتصادی هستند و رقابتهای بیشتر بر اساس اقتصاد و نه نیروی نظامی نهاده شده است. البته این بدان معنا نیست که قدرت نظامی اهمیت خود را کاملاً از دست داده، بلکه منظور این است که امنیت ملی دیگر جدا از امنیت جهانی قابل تصور نمی باشد و کشورها هر چند هنوز باید قدرت نظامی خود را تقویت نمایند اما در عین حال نیازمند همکاری با یکدیگرند.

درحال حاضر تمام دولتها از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و حتی سیاسی - نظامی نفوذپذیر گشته اند و نمی توانند خود را از جریانهای جهانی برکنار دارند و به تنهایی درصدد حفظ امنیت مرزی خویش برآیند. با توجه به این تغییرات عمده، می توان به خوبی تهدیدات امنیتی موجود را در جهان کنونی در نظر آورد:

۱- خطر فزاینده گسترش سلاحهای هسته ای و تکنولوژی های پیچیده

دشمن مشترك و تبلیغات گسترده در این زمینه جلوی بروز اختلافات درون گروهی را بگیرد. درحال حاضر با فروپاشی نظام دو قطبی تا حد زیادی زمینه برای بروز اختلافات درون گروهی فراهم شده و یکپارچگی گذشته کمتر به چشم می خورد. منافع کشورهایی که در طول جنگ سرد در یک بلوک گرد آمده بودند تا اندازه زیادی از هم جدا شده و به علت سنگین تر شدن کفه مسائل اقتصادی در برابر مسائل نظامی، اختلافات بیشتر خودنمایی می کند.

با جهانی شدن اقتصاد بویژه از اوایل دهه هفتاد، روند تبدیل شدن دنیای دو قطبی به دنیای یکپارچه تر شروع شد و شاید بتوان ارتباطی نیز میان تنش زدایی در روابط دو ابرقدرت و وابستگی متقابل اقتصادی در سطح جهان یافت. دنیای نظامی و نظامی گری رفته رفته اهمیت خود را از دست داد و اقتصاد توانست تا حدی نیروهای یکپارچه کننده و وحدت بخش را بر نیروهای تفرقه انداز چیرگی دهد. با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد این روند هر چه بیشتر تقویت گردید و لذا جهان یکپارچه اقتصادی که مرزی نمی شناسد شروع به خودنمایی کرد.^۲

در همین حال روند دیگری آغاز شد که برخلاف روند اول نتایج منفی داشت: بروز تنش های داخلی، رشد ناسیونالیسم، گروه گرایی و نژادگرایی، قومیت گرایی و زنده شدن اختلافات دیرینه مرزی که تا آن زمان به علت حاکمیت سیستم بین المللی بر پایه جنگ سرد مجال و فرصت ظهور نیافته بود. این روند، دنیای پس از جنگ سرد را که در آرزوی آرامش بود به جهانی بی ثبات و ناامن مبدل ساخت. بدین سان، از یک لحاظ جهان به سوی یکپارچه شدن پیش می رود و از طرف دیگر اختلافات محلی و جنگهای داخلی سرب سر می آورد. همان گونه که قبلاً اشاره شد، در فاصله سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲ بیش از هشتاد و دو درگیری و جنگ در گوشه و کنار جهان اتفاق افتاد.^۳

ماهیت مفهوم «قدرت» و «امنیت» نیز در این اوضاع و احوال دستخوش تغییر گشته است. قدرت و امنیت به مفهوم سنتی و واقع بینانه آن در توان حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی دولت ملی خلاصه می شد. این دیدگاه در روابط بین الملل بر سه پیش فرض اساسی استوار بود: نخست اینکه دولت مهم ترین بازیگر در صحنه بین المللی است، لذا بطور مستقل تصمیم گیری و برای رسیدن به اهدافش تلاش می کند. هدف دولت تنها افزایش قدرتش می باشد و از این طریق می کوشد منافع ملی خود را حفظ نماید؛ دوم این که نظام بین المللی سیستمی بدون نظم و دستخوش هرج و مرج می باشد، چرا که حاکمیتی جهانی بالاتر از قدرت دولتها وجود ندارد. در این اوضاع آشفته، تنها و تنها خود دولت است که باید موجودیتش را در برابر خطر و تهدید دولتهای رقیب حفظ کند. در نتیجه در نظام بین المللی اصل خود کمکی حاکم است؛ سوم اینکه مسائل نظامی و امنیتی از نظر اهمیت در رده هائی بالاتر از مسائل اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی قرار دارد. به عبارت دیگر، این دیدگاه با طبقه بندی مسائل بین المللی (low politics, high politics)، برای

قدرت نظامی اهمیت بسیار قائل است.^۴ بر اساس این دیدگاه چون نظام بین المللی فاقد نظم است، دولت باید قدرت نظامی خود را افزایش دهد و امنیت به معنای حاکمیت و تمامیت ارضی دولت می باشد. هر دولتی خود را در میان انبوه دولتهای دشمن می پندارد و باید از راههای مختلف خود را حفظ کند وگرنه توسط قدرتهای بزرگ تر نابود خواهد شد. بر طبق این دیدگاه،

امنیت مفهومی بسته و بسیار محدود دارد و تنها دولت و چهاردیواری را که دولت در آن محصور است شامل می شود. امنیت مسئله ای است قابل تجزیه و امنیت کشورها به یکدیگر وابسته نیست؛ بدین معنا که یک کشور می تواند احساس امنیت کند هر چند همسایگانش چنین احساسی نداشته باشند.

هسته‌ای آن کشوری تواند عواقب بسیار وخیمی برای مناطق یاد شده داشته باشد.

۲- اروپای غربی: تهدید نسبت به امنیت کشورهای اروپای غربی در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی و مرکزی چندان حاد به نظر نمی‌رسد. البته این بدان معنا نیست که این کشورها در محیطی بسیار امن به سر می‌برند. با انحلال پیمان ورشو و فروپاشی شوروی يك خلا امنیتی در اروپای شرقی بوجود آمده است. از طرف دیگر، با پایان جنگ سرد رقابت میان دو ابرقدرت بر سر اروپا فروکش کرده است. آرزوی تشکیل اروپای واحد باردیگر رنگ واقعی می‌گیرد و کشورهای اروپائی در صدد کسب هویتی مستقل برآمده‌اند.

در زمان جنگ سرد اروپا هویتی مستقل فارغ از رقابت شوروی و آمریکا نداشت، اما در حال حاضر خواهان کسب يك هویت اروپائی به معنی واقعی کلمه است. اما هنوز آمریکا نقش عمده‌ای در اروپای پس از جنگ سرد بازی می‌کند. آمریکا در راستای خواسته‌اش برای اینکه رهبری جهان را بر عهده گیرد به اروپا ارزش زیادی می‌دهد. در حال حاضر اروپای غربی با چند مسئله روبروست. نخست، مشکلات داخلی این منطقه بخصوص اتحادیه اروپا؛ دوم، نقش آمریکا و روابط اروپای متحد با ایالات متحده پس از پایان رقابت دو ابرقدرت و فروپاشی شوروی؛ سوم، پیامدهای فروپاشی شوروی و ناآرامیهای اروپای شرقی و مرکزی.

در حال حاضر، کشورهای اروپای غربی در واقع با بحران تصمیم‌گیری روبرویند. سئوالات عمده‌ای که در برابر تصمیم‌گیرندگان اروپائی قرار دارد عبارت است از: الف) آیا اروپا باید استقلال بیشتری از آمریکا پیدا کند؟ ب) آیا کشورهای اروپای شرقی و مرکزی نیز باید در ترتیبات امنیتی اروپای غربی مانند ناتو شرکت داده شوند یا اینکه باید نهادهای جدیدی شامل تمام کشورهای اروپائی تأسیس گردد؟ ج) کشورهای اروپای غربی با توجه به تهدید فزاینده ناسیونالیسم افراطی، نازیسم و قومیت‌گرایی چگونه سیاستی باید در پیش گیرند؟

ناتو و شرایط کنونی

همان گونه که پیشتر گفته شد، ناتو بدین علت تشکیل گردید که اولاً امنیت کشورهای اروپای غربی را تضمین نماید و ثانیاً نیروی بازدارنده در برابر توسعه‌طلبی شوروی باشد. هرچند هنوز دفاع از امنیت کشورهای اروپای غربی کاری است که ناتو می‌تواند به عهده گیرد، اما دیگر تهدید شوروی به معنای گذشته وجود ندارد که ناتو بعنوان نیروی بازدارنده آن عمل کند. در حال حاضر حمله نظامی به اروپای غربی از جانب کشورهای دیگر غیر محتمل به نظر می‌رسد اما ناآرامیهای داخلی و بحران‌هایی که ممکن است در اروپا به وجود آید، پیش‌بینی ترتیبات امنیتی را گریزناپذیر می‌سازد. از طرف دیگر، بیشتر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به خصوص لهستان، چک اسلواکی و مجارستان با توجه به موقع ژئوپلیتیک خود خواهان پیوستن به چتر امنیتی ناتو هستند. لذا می‌توان گفت که بدین دو علت، یعنی امکان بروز بحران‌هایی در منطقه و خلا امنیتی در اروپای شرقی و مرکزی هنوز وجود ناتو ضروری به نظر می‌رسد. البته این بدان معنا نیست که ناتو به شکل کنونی دست نخورده باقی خواهد ماند. مسلماً با توجه به تغییرات و تحولات پیش آمده در دوران پس از جنگ سرد، باید تغییراتی نیز در ساختار ناتو به وجود آید. آنچه در آینده مسلم و ضروری به نظر می‌رسد، وجود نوعی سازمان و اتحاد امنیتی میان کشورهای اروپایی است ولی نکته‌ای که هنوز کاملاً مشخص نشده کیفیت و

نظامی: بسیاری از دولت‌ها در حال حاضر خواستار دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای هستند. دسترسی بعضی کشورها و گروه‌های تروریستی به سلاح‌های هسته‌ای و شیمیائی می‌تواند صلح و آرامش جهانی را به سختی تهدید کند؛

۲- مرزهای کشورها نفوذپذیر گشته است و هرگونه حادثه و مشکلی در يك کشور به سادگی می‌تواند به کشورهای دیگر سرایت کند. برای نمونه، اگر در کشوری چون راندا جنگ داخلی آغاز می‌شود، موج مهاجرت مردم به کشورهای همسایه تهدیدی برای امنیت آنها خواهد بود. مثال دیگر، وضع بوسنی - هرزگوین است.

بر اثر جنگ داخلی در این کشور حداقل ۲۵۰/۰۰۰ نفر تنها به کشور آلمان مهاجرت کرده‌اند و این مشکلی است عمده و تهدیدی فزاینده برای آلمان و اروپا. به نظر بسیاری از تحلیل‌گران مسائل دنیای پس از جنگ سرد، در این دنیا مشکلات از يك نقطه کوچک مثل بوسنی - هرزگوین شروع می‌شود و رفته رفته صورت جهانی و بین‌المللی به خود می‌گیرد.

۳- در جهانی که اقتصاد در درجه اول اهمیت است، رقابت‌های اقتصادی کشورها ممکن است به جنگ منجر شود. در این رابطه بویژه می‌توان فاصله پدید آمده میان فقرا و ثروتمندان در داخل کشورها از يك سو و میان کشورهای شمال و جنوب از سوی دیگر را نام برد. افزایش سیاست‌های حمایتی کشورهای صنعتی نیز می‌تواند بر خورد میان آنها را افزایش دهد. این تنش‌ها و درگیری‌ها حتی اگر به جنگ گرم تبدیل نشود، بر هم زنده ثبات و آرامش بین‌المللی است. در قاره اروپا نیز بسیاری از این مسائل امنیتی وجود دارد که آنها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- اروپای شرقی و مرکزی: کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در حال حاضر خود را در يك محیط بسیار ناامن و بی‌ثبات حس می‌کنند. يك تهدید نسبت به امنیت این کشورها می‌تواند شکل گرفتن نظم نوین آینده بر اساس همان سیستم دو قطبی گذشته باشد. هرچند امکان دوباره پدید آمدن چنین سیستمی (متشکل از دو ابرقدرت آمریکا و روسیه) خیلی زیاد نیست ولی غیر ممکن هم به نظر نمی‌رسد. گویانکه روسیه از لحاظ اقتصادی بسیار ضعیف است و به علت مشکلات داخلی در آینده نزدیک امکان رسیدن به مقام ابرقدرتی را ندارد، اما نباید این واقعیت را فراموش کرد که این کشور هنوز مخزن سلاح‌های اتمی و رقیبی جدی برای آمریکا از لحاظ نظامی است. چون روسها دارای قدرت نظامی اما از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند می‌توان انتظار داشت که برای دستیابی به قدرت اقتصادی و سروسامان دادن به اوضاع داخلی از توان نظامی خود استفاده کنند. در این صورت، احتمالاً نخستین مناطقی که در معرض تهدید قرار می‌گیرد اروپای شرقی و مرکزی است. رقابت در این منطقه میان هر کس که باشد (روسیه، آمریکا و اروپای غربی) آرامش و ثبات را مخدوش می‌سازد. همچنین مشکلات داخلی فعلی روسیه و کشورهای مستقل مشترك المنافع (شوروی سابق) می‌تواند به آسانی به اروپای شرقی و مرکزی سرایت کند.

جنگ‌های داخلی - قومی و مسائل اقتصادی ممکن است موجی از مهاجران و پناهندگان را روانه منطقه سازد. در نتیجه، آنچه در روسیه و کشورهای شوروی سابق می‌گذرد، بویژه روی کار آمدن ناسیونالیست‌های تندرو، و همچنین تمایل روسیه به بازگشت به جایگاه ابرقدرتی خطری جدی و مستقیم برای امنیت اروپای شرقی و مرکزی محسوب می‌گردد. همچنین مسائل و مشکلات اقتصادی روسیه، مناقشات داخلی در کشورهای جدا شده از شوروی سابق و نیروی نظامی مخوف روسیه بخصوص جنگ افزارهای

چون تهدیدی مشخص و بدیهی وجود ندارد، نمی توان حکمی کلی صادر کرد که چه ترتیبات امنیتی باید در پرتو اصلاحات ساختاری ناتو به وجود آید.

نتیجه

نظام بین المللی با پایان گرفتن جنگ سرد دچار تحولات گسترده ای شده است. ابرقدرت شوروی از هم پاشیده؛ کشورهای جدیدی در عرصه بین المللی ظاهر گشته اند؛ اقتصاد امری جهانی شده و مسائل اقتصادی اهمیت خارق العاده پیدا کرده است؛ جنگها و ناآرامی های منطقه ای و داخلی به شدت گسترش یافته و ناسیونالیسم افراطی و نازیسم بخصوص در کشورهای پیشرفته صنعتی بالا گرفته است. با درگرون شدن محیط بین المللی معنا و مفهوم قدرت و امنیت نیز تغییر نموده است. امنیت کشورها بیش از گذشته به هم گره خورده و امنیت جهانی به صورت مسئله ای درآمده است که توجه همه دولتها را به خود معطوف می دارد. با بروز تغییرات در محیط بین المللی و همچنین عوض شدن معنا و مفهوم امنیت، سازمانها و ترتیبات امنیتی قبلی نیز لزوماً باید متحول گردد. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بعنوان يك نمونه از این قاعده مستثنی نیست و در پاسخگویی به تهدیدات جدید امنیتی در قاره اروپا باید تغییراتی در آن پدید آید. براساس استدلال این مقاله، ناتو می تواند با تغییراتی در ساختار آن، همچنان بعنوان مهم ترین ترتیب امنیتی قاره اروپا باقی بماند.

زیر نویس

۱. نگاه کنید به: J. Updike, «Innerlichkeit and Eigentumlichkeit», *The New York Review of Books*, 38(5) (7 March 1991), p. 10.
۲. پیتر والنستین، «درگیریهای مسلحانه در پایان جنگ سرد»، ترجمه سعیده لطفیان - اطلاعات سیاسی و اقتصادی - خرداد و تیر ۷۳.
3. Fukuyama, «The End of History», *The National Interest*, No. 16 (Summer 1989).
۴. مسئله وجود دو دنیای نظامی - سیاسی و تجاری را ریچارد رزکرانس در مآخذ زیر توضیح می دهد:
- R. Rosecrance, «The Worlds of International Relations: The Military - Political World, the Trading World», in R. Mattews et al., *International Conflict and Conflict Management* (Toronto: 1989).
۵. برای بررسی دقیق علل این درگیریها مراجعه کنید به: L. Kriesberg, «Regional Conflicts in the Post - Cold War Era: Causes, Dynamics, and Modes of Resolution», in M. Klare and D. Thomas, *World Security; Challenges for a New Century* (New York: st. Martin Press, 1994).
۶. برای دسترسی به تعریف مختصر و مفید تئوری رالیستی مراجعه شود به: R. Viotti and M. Kauppi, *International Relations Theory; Realism, Pluralism and Globalism* (London: 1993).
۷. برای لزوم تغییر و تحول در ساختار ناتو و مراحل که باید طی شود نگاه کنید به: R. Asmus, R. Kugler and F. Larrabee, *Building a New Nato*, *Foreign Affairs*, 72/4, (September / October 1993).
۸. در مورد لزوم همکاری و نقش حمایتی ناتو نسبت به سازمانهای دیگر اروپائی نگاه کنید به:
- J. Barrett, «Conflict Prevention and Crisis Management: The Nato Approach», in W. Bauwens and L. Reyckler (eds), *The Art of Conflict Prevention* (London and New York: Brassey's 1994).

ساختار این اتحاد امنیتی می باشد^۷ در پرتو تحولات اخیر، مخصوصاً به علت پی بردن اعضای ناتو به نقش فزاینده آن در اروپای شرقی و مرکزی، این سازمان در تلاش است تا تغییراتی در ساختار خود پدید آورد و آن را با اوضاع کنونی سازگار سازد. همچنین، کشورهای عضو ناتو متوجه شده اند که تحت شرایط پیچیده کنونی، ناتو به تنهایی نمی تواند امنیت اروپا را تضمین کند لذا سازمانهای مختلف در اروپا از جمله کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا، اتحادیه اروپای غربی و شورای اروپا باید در امر تأمین امنیت منطقه با یکدیگر همکاری نمایند.^۸

البته حفظ ناتو و گسترش حوزه فعالیت آن تنها مسئله ای نیست که در حال حاضر در اروپا خودنمایی می کند. در اروپا همواره دو نیروی مخالف نقش اصلی را در مسائل امنیتی بازی کرده اند: يك نیرو خواستار نقش فعال آمریکا در ناتو، و نیروی دوم در واقع خواهان يك اتحادیه امنیتی اروپایی بوده است که هسته اصلی این نیرو را در تشکیل اتحادیه اروپای غربی در سال ۱۹۵۴ می توان ملاحظه کرد. نیروی اول که انگلستان سردمدار آن است، خواهان فعال ماندن آمریکا در ترتیبات امنیتی خاص اروپا می باشد. در حال حاضر نیز چون گذشته هر دو نیرو در صحنه حضور دارند و هیچیک نتوانسته بر دیگری چیره شود.

ترتیبات امنیتی آینده اروپا به سه حالت قابل تصور است:

۱- حالت کنونی که در آن ناتو باقی بماند، حوزه فعالیت آن گسترش یابد و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی را دربرگیرد و نقش آمریکا در ترتیبات امنیتی اروپا حفظ شود. اعضای ناتو در سی امین اجلاس خود در بروکسل (ژانویه ۱۹۹۴) ابتکار آمریکا تحت عنوان «مشارکت برای صلح» را پذیرفتند. برپایه این طرح، نقش آمریکا در ناتو حفظ خواهد شد. از طرف دیگر در

مواردی که امریکا قصد مشارکت در تأمین امنیت اروپا را نداشته باشد، اتحادیه اروپائی و کنفرانس امنیت و همکاری اروپا می توانند از ابزارهای نظامی ناتو برای برقراری امنیت بهره جویند. لذا می توان گفت در وضع موجود نوعی توازن میان فرانسه و آلمان که خواهان اروپائی کردن امنیت اروپا هستند و انگلستان که دارای پیوندهای عمیق تری با امریکاست برقرار شده است.

۲- ممکن است در آینده نیروهائی چون فرانسه و آلمان موفق شوند يك سیستم امنیت دستجمعی در اروپا ایجاد کنند که در آن امریکا نقشی نداشته باشد. در این صورت، مسلماً ناتو به شکل کنونی اعتبار خود را از دست خواهد داد و کشورهای دیگر اروپائی نیز به اتحادیه جدید امنیتی خواهند پیوست.

۳- ناتو اعتبار خود را حفظ کند و از گسترش آن به کشورهای اروپای مرکزی و شرقی بدلائل مختلف امنیتی - سیاسی - اقتصادی جلوگیری به عمل آید. در این صورت اروپای غربی به عنوان يك خطر امنیتی همچنان برای کشورهای اروپای شرقی و مرکزی باقی خواهد ماند.

احتمال تداوم شق اول از تحقق دوشق بعدی بیشتر است. تنها چیزی که ممکن است پیش آید، تغییرات مختلف در ساختارهای امنیتی کنونی برای مقابله با مشکلات فزاینده می باشد. به هر حال کشورهای اروپائی پذیرفته اند که تهدید امنیتی در مورد یکی از آنها در واقع تهدید نسبت به بقیه کشورها نیز می باشد. لذا سعی بر آن خواهد بود که از تشدید رقابتها جلوگیری به عمل آید و ترتیبات امنیتی منطقه بدون ایجاد دشمنی شکل گیرد. در حال حاضر